

# نیلوفر

نویسنده:

سیدفرنام قدیمی

سرشناسه: قدیمی، سیدفرنام، ۱۳۷۰ -  
عنوان و نام پدیدآور: نیلوفر: «مجموعه داستان» / میترا داور.  
مشخصات نشر: تهران: پر، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۶۸ ص  
شابک: 978-622-6041-15-7  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: Short stories, Persian -- 20th century  
رده بندی کنگره: PIR ۸۳۵۷/د۹۴۹۹ ۱۳۹۷  
رده بندی دیویی: فا ۳ / ۶۲۸  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۰۹۰۱۲



## نیلوفر

- نویسنده: سیدفرنام قدیمی
- صفحه‌آرایی: منیر علیزاده
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تیراژ: ۱۱۰ نسخه
- قیمت: ۱۷,۵۰۰ تومان
- شابک: 978-622-6041-15-7 ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۴۱-۱۵-۷

آدرس: خ لبافی نژاد، بین خ دانشگاه و فخررازی، پلاک ۱۷۴ واحد ۳

تلفن: ۰۹۱۲۳۰۲۵۲۰۵ - ۶۶۴۶۶۹۶۵ - ۶۶۴۶۶۳۶۰

[www.ParNashr.ir](http://www.ParNashr.ir)

## ■ فهرست مطالب ■

۷.....	نیلوفر
۱۳.....	اتاق سبز
۱۵.....	بمب
۱۷.....	عروسی
۱۹.....	سیم آخر
۲۵.....	فاصله
۲۷.....	نیاوران
۲۹.....	پانید
۳۵.....	هیولا بیدار شد
۳۷.....	لبخند کمرنگ سیب
۳۹.....	غروب عشق
۴۳.....	سیزده و سیزده دقیقه
۴۵.....	تصادف

۴۷.....	برعكس
۴۹.....	آيينه
۵۱.....	گريه
۵۳.....	قلب
۵۵.....	عشق با طعم سيگار
۵۷.....	روان شناس
۵۹.....	بي گناهي مكبث
۶۱.....	ازدواج
۶۳.....	نيك
۶۵.....	سايه
۶۷.....	فوتبال

از مرز خوابم می گذشتم  
سایه‌ی تاریک یک نیلوفر!  
روی همه‌ی این ویرانه‌ها فرو افتاده بود  
کدامین باد بی پروا!  
دانه‌ی این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟  
در پس درهای شیشه‌ای رویاها  
در مرداب بی ته آینه‌ها  
هر جا که من گوشه‌ای از خودم را مرده بودم  
یک نیلوفر روئیده بود  
گویی او لحظه لحظه در تهی من می ریخت  
و من در صدای شکفتن او  
لحظه لحظه خودم را می مردم  
بام ایوان فرو می ریزد  
و ساقه‌ی نیلوفر بر گرد همه‌ی ستون‌ها می پیچد  
کدامین باد بی پروا!  
دانه‌ی این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟  
نیلوفر روئید  
ساقه‌اش از ته خواب شفافم سر کشید

۶ \* نیلوفر

من به رؤیا بودم  
سیلاب بیداری رسید  
چشمانم را در ویرانه‌ی خوابم گشودم  
نیلوفر به همه‌ی زندگی‌ام پیچیده بود  
در رگ‌هایش من بودم که می‌دویدم  
هستی‌اش در من ریشه داشت  
همه من بود  
کدامین باد بی‌پروا!  
دانه‌ی این نیلوفر را به سرزمین خواب من آورد؟

سهراب سپهری

## حی نیلوفر

ساعت از دو و نیم شب گذشته بود و نه درد از سرم می‌پرید نه فکر نیلوفر، بی‌نهایت در دل و جان قلبم با نیلوفر عاشقانه داشتم، به دوش می‌کشیدم باری سنگین را بر راحم و زخمی عمیق رو که میل لخته شدن نداشت. نه خوابم می‌اومد و نه میل به بیداری داشتم و تمام جهانم را نیلوفر ربوده بود و عشقش رو در رگ‌هایم تزریق کرده بود! سیگار پایه‌بلند نصفه‌خاموش شده‌ام را از کنار زیر سیگاری که روی میز بود برداشتم و با کبریت روشنش کردم و خیره به سوختن کبریت شدم. می‌خواستم نیلوفر متوجه این میزان از عشق من به خودش نشه ولی شده بود، حالا چرا شده بود آخرش نفهمیدم.

من امیرم، امیر مهرآسا بچه‌ی تهران که تهرونی موندم، پدر و مادرم از اولش هم لندن زندگی می‌کردند ولی من عاشق تهران بودم. تهران از نگاه بچه‌ی تهران یه جور دیگه‌س، روزها رو می‌خوابم و شب‌ها بیدارم حالا چرا بیدارم، الان می‌گم، چون فقط روزها میتونم خواب نیلوفر رو ببینم، هر زمانی که شب خوابیدم نیلوفر رو تو رویاهام نداشتم و احتمالاً در تله‌پاتی و هم مسیر شدن